

اندیشه‌های پسافمینیستی و مسئله‌ی کلیت انسانی

محمدامین قانع‌راد*، نعیم‌محمدی**، جواد ابراهیمی خیرآبادی***

چکیده: مقاله‌ی حاضر با استفاده از روش اسنادی و تحلیلی به بررسی ابعاد معرفت‌شناختی و جامعه‌شناختی نظریه‌های فمینیستی می‌پردازد تا رابطه‌ی فمینیسم به‌عنوان یک جنبش اجتماعی رهایی‌بخش را با مسئله‌ی کلیت انسانی آشکار سازد. مهم‌ترین نقد بر دیدگاه‌های مدرن و پسا مدرن جنبش فمینیستی، ناتوانی آن‌ها در ارائه‌ی یک مفهوم کلی برای رهایی سوژه‌ی انسانی و گاه، برساختن شکاف بنیادی و عمیق بین دو نیمه‌ی بشری است. این دو جریان فکری که تحت تأثیر شرایط اجتماعی- معرفتی متفاوت ایجاد شده‌اند، به‌ویژه با تغییر شرایط در سال‌های آخر قرن و با شکل‌گیری نظریه‌های پسافمینیستی مورد انتقاد و بازاندیشی قرار گرفته‌اند. پسافمینیسم از گرایش‌هایی متفاوت تشکیل شده است و یکی از این گرایش‌ها به انکار بنیادی دستاوردهای فمینیستی می‌پردازد و آن‌را منسوخ اعلام می‌کند، اما دومین گرایش در بدنه‌ی کلی جریان‌های موج سوم فمینیسم تلاش دارد تا چشم‌اندازهای مناسب جامعه‌شناختی و معرفت‌شناختی را برای توجه هم‌زمان به رهایی‌بخشی زنان و کلیت انسانی فراهم سازد. در مقاله‌ی حاضر، این گرایش انتقادی و در عین حال تداوم‌بخش فمینیستی موج سوم، با توجه به ابعاد معرفت‌شناختی و جامعه‌شناختی آن با دو عنوان «پسافمینیسم چون فمینیسم پسا مدرن مثبت‌اندیش» و «پسافمینیسم چون جنبش اجتماعی جدید» و در ارتباط با چگونگی برساختن سوژه‌ی دوگانه‌ی انسانی (زنانه و مردانه) توصیف و تبیین می‌شود.

واژه‌های کلیدی: پسافمینیسم، معرفت‌شناسی فمینیستی، کلیت انسانی، سوژه‌ی دوگانه‌ی انسانی، فمینیسم مدرن، فمینیسم پسا مدرن، فمینیسم موج سوم.

مقدمه و طرح مسئله

فمینیسم در سیر تحول خود به‌ویژه در دو‌یست سال اخیر، دوره‌هایی متفاوت را طی و متناسب با دگرگونی شرایط تاریخی، فرهنگی و سیاسی، روی‌کردهایی متفاوت را اتخاذ کرده است (مشیرزاده، ۱۳۸۵). فمینیسم

ghaneirad@Yahoo.com

nima.mohammad@yahoo.com

ebrahimikheirabadi@yahoo.com

* دانشیار مرکز تحقیقات سیاست علمی کشور

** دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس

*** کارشناس ارشد جامعه‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس

تاریخ دریافت مقاله: ۸۸/۰۲/۱۲ تاریخ پذیرش: ۸۸/۰۷/۱۸

به‌ویژه در نیمه‌ی دوم قرن بیستم، متأثر از بنیادهای فکری مدرنیسم و با هدف هویت‌بخشی به زنان در مقابل نظام مردسالاری، به تولید دانش‌های بخش پرداخت. هر یک از گرایش‌های سه‌گانه فمینیسم مدرن^۱ (لیبرال، سوسیالیست و رادیکال) دارای معرفت‌شناسی، سیاست و اهداف منحصربه‌فرد خود بودند (بیسلی، ۱۳۸۵؛ آبوت و والاس، ۱۳۷؛ فریدمن، ۱۳۸۳). این جنبش اجتماعی سپس تحت تأثیر مبانی معرفت‌شناسی پسامدرنیسم و با تأثیرپذیری از مکتب پساساختارگرایی فرانسوی، مرگ و افول سوژه‌ی روشن‌گری را اعلام کرد. این جنبش با حفظ درون‌مایه‌های اصلی خود در مورد دفاع از حقوق زنان، تحت تأثیر جریان پسامدرنیسم از حیث بینش معرفتی و روش‌های سیاسی تغییر جهت داد (زالوسکی، ۲۰۰۰). به این ترتیب فمینیسم پسامدرن^۲ با نقد اصالت ذات^۳ و شکستن شالوده‌های معرفتی و تردید در ساختارهای اجتماعی مستقر، پایگاه‌های متبلور جامعه‌ی مدرن غربی از جمله برتری جنس مذکر، نژاد سفید و روابط ناهم‌جنس‌گرا را به چالش کشید (دان، ۱۳۸۵: ۹-۸).

اندیشه‌های فمینیستی از اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ میلادی، از یک‌سو با ایجاد موج سوم فمینیسم دچار دگرگونی‌های معرفت‌شناختی و سیاسی شد و از سوی دیگر برخی گرایش‌های محافظه‌کارانه یا ضد فمینیستی از آن انتقاد کردند و حتی آن‌را کنار گذاشتند. مهم‌ترین انتقاد از جریان فمینیستی به تأکید آن بر رهایی‌بخشی زنان باز می‌گردد؛ مقوله‌ای که در عین حال نقطه‌ی ضعف و قوت آن است. روی‌کردهای فمینیستی با طرح مسئله‌ی زنان، پدرسالاری و عدالت جنسیتی، دیدگاه‌هایی جدید را برای فهم پیچیدگی‌های جوامع بشری و هم‌مونی‌های معرفت‌شناختی و اجتماعی مردانه ایجاد و چشم‌اندازهایی جدید را برای طرح مسایل تازه در شاخه‌های گوناگون علوم انسانی فراهم کردند، اما از سوی دیگر و به‌ویژه در جریان‌های رادیکال‌تر فمینیستی، تصاویر و مفاهیم دوگانه‌ی جدیدی آفریده شدند که به اندازه‌ی مقالات دوقطبی پدرسالاری سرکوب‌گر بودند. بدین ترتیب توجه به مسئله‌ی زنان که نقطه‌ی قوت دیدگاه‌های فمینیستی محسوب می‌شود، انگیزه‌هایی تازه را برای انتقاد از دانش و کردار فمینیستی فراهم کرد. مهم‌ترین انتقاد، به چگونگی برساختن رابطه‌ی خود و دیگری در دیدگاه‌های فمینیستی بازمی‌گردد. این رابطه هرچند هویت سوژه‌ی زنانه را تأمین می‌کند، اما به‌گونه‌ای سرکوب‌گرانه، مردان را به ابژه‌های منفعل مبدل می‌سازد.

1. Modern Feminism
2. Postmodern Feminism
3. Essentialism

دانش پدرسالار با دوگانه‌گرایی معرفتی خود به تولید سوژه‌ی مردانه و تابعیت ابژه‌ی زنانه می‌پردازد و دانش فمینیستی نیز به‌عنوان یک پادگفتمان، بدون برقراری رابطه‌ی گفت‌وگویی با مردان، آن‌ها را چون یک رده و مقوله‌ی طبیعی برمی‌سازد. دانش فمینیستی با اتخاذ روی‌کرد سازه‌گرایی، امکان‌هایی از دریافت زنانگی هم‌چون یک مقوله‌ی طبیعی را فراهم می‌سازد، اما در توجه به مفهوم مردانگی، با فراموشی سازه‌گرایی خود و با کاربرد زبان طبیعی‌ساز^۴، از مردان چون ذاتی ستم‌گر سخن می‌گوید. با وجود این‌گونه انتقادات چگونه می‌توان ظرفیت‌های رهایی‌بخشی فمینیستی را نه‌تنها انکار نکرد، بلکه آن‌ها را در گستره‌ای وسیع‌تر برای برساختن سوژه‌ی متکثر و رهایی‌انسانی توسعه داد؟ به نظر ما پاسخ‌گویی به این سؤال یک از دغدغه‌های ذهنی حداقل برخی از فمینیست‌های موج سوم را تشکیل می‌دهد. این‌ها به‌دلیل حرکت از سوژه‌ی واحد زنانه به‌سوی تکثر، مواضع سوژه‌بودگی فمینیسم را پشت سر می‌گذارند و به‌دلیل وفاداری به ظرفیت‌های رهایی‌بخشی فمینیستی، هم‌چنان خود را فمینیست می‌نامند. عنوان پسافمینیسم^۵ برای این گروه از فمینیست‌های موج سوم تا حدی این وضعیت پیچیده و دوگانه را بازنمایی می‌کند.

سؤال‌های اصلی مطالعه‌ی حاضر این است «دیدگاه‌های معرفت‌شناختی و سیاسی فمینیسم مدرن و پسامدرن چه ناسازگاری‌هایی با درک و برساختن کلیت انسانی دارند؟» و «گرایش‌های جدیدتر فمینیستی چگونه به بازاندیشی در مفهوم کلیت انسانی می‌پردازند و این بازاندیشی‌ها چگونه رهایی‌بخشی سوژه‌ی انسانی زن/مرد را ممکن می‌کند؟» این نوشتار برای پاسخ‌گویی به این سؤال‌ها رویکردی جامعه‌شناختی و معرفت‌شناختی را برگزیده است تا با کاوش در مبانی معرفت‌شناختی و مبادی جامعه‌شناختی گرایش‌های متفاوت فمینیستی، دستاوردهای آن‌ها را برای رهایی زنان و به‌ویژه درک مسئله‌ی کلیت انسانی به‌عنوان یک سوژه‌ی متکثر و دوگانه ارزیابی کند.

بر اساس فرضیه‌ی تحلیلی این مقاله، اهداف سیاسی فمینیسم مدرن معطوف به رهایی‌بخشی عام و انسانی نیست. این جنبش مدنی گاه به‌گونه‌ای رفتار می‌کند که معرفت‌ها و منزلت‌ها به‌عنوان درون‌مایه‌های فرهنگی و اجتماعی قربانی اهداف موجود در نظام سیاسی می‌شوند. در چنین حالتی فمینیسم می‌تواند به مستعمره شدن زیست‌جهان به‌وسیله‌ی نظام اجتماعی بینجامد. فمینیسم مدرن هرچند هدف رهایی زنان را مطرح می‌کند، اما به‌علت نادیده گرفتن مقوله‌ی کلیت انسانی عملاً قادر به وصول به آن نبوده است.

4. Naturalizing language

5. Postfeminism

فمینیسم پسامدرن نیز هرچند به نقد میانی معرفت‌شناختی فمینیسم مدرن می‌پردازد، اما با دفاع از تکرار هستی‌شناختی نه‌تنها نمی‌تواند بر محدودیت‌های معرفت‌شناختی فمینیسم مدرن غلبه کند، بلکه کلیت انسانی را به‌گونه‌ای التیام‌ناپذیر متکثر می‌سازد.

پسافمینیسم، در معنایی خاص، با حفظ دستاوردهای فمینیستی برای دفاع از موقعیت زنان می‌کوشد با دریافت‌های معرفت‌شناختی خاص خود زمینه‌های شناختی لازم برای برساختن کلیت انسانی و پیوند دو نیمه‌ی بشر و ساختن جامعه‌ای مبتنی بر عدالت جنسیتی را فراهم کند. ارزیابی این فرضیه مستلزم روشن ساختن تعریف مفهوم پسافمینیسم است. با توجه به ابهام و توافق نداشتن در ارایه‌ی تعریفی یکسان از این مفهوم، بخشی زیادی از این مقاله به توضیح دلالت‌های چندگانه‌ی این اصطلاح می‌پردازد. از پسافمینیسم می‌توان دو روایت متضاد به‌دست داد که یکی اساساً مقوله‌ای غیر فمینیستی و حتی ضد فمینیستی است و دیگری برعکس؛ بیان‌گر مرحله‌ی بلوغ دیدگاه فمینیستی و در عین حال فراتر رفتن از محدودیت‌های اولیه‌ی آن است. بر اساس فرضیه‌ی مقاله‌ی حاضر، پسافمینیسم در دلالت اخیر خود روی‌کردی فمینیستی است که در عین حال قادر می‌شود بر محدودیت‌های معرفت‌شناختی و سیاسی خود فایق شود و تصویری انسانی‌تر از تفاوت‌های جنسیتی ترسیم کند.

دو روایت از پسافمینیسم

نویسندگان مختلف دو روایت متعارض از اندیشه‌های پسافمینیستی ارائه داده‌اند: پسافمینیسم در فرهنگ عامه^۶ و نظریات دانشگاهی پسافمینیسم^۷ (گرین و لیبهان، ۱۹۹۸؛ کد، ۲۰۰۳؛ ویزلی، ۲۰۰۵؛ گلاسبرگ، ۲۰۰۶). پسافمینیسم در فرهنگ عامه به‌عنوان یک جریان غیر فمینیستی و حتی ضد فمینیستی توصیف می‌شود و پسافمینیسم دانشگاهی در عوض می‌کوشد در شرایط تحقق اهداف جنبش در دهه‌ی ۱۹۸۰ و پس از آن، با بازاندیشی در دیدگاه‌های فمینیستی دستاوردهای آن‌را بازسازی کند و گسترش دهد. این دو روایت با همه‌ی تفاوت‌ها و تعارض‌های خود، به‌دلیل زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی مشترک شباهت‌هایی نیز با یکدیگر دارند و جریان سنتی فمینیستی را، هرچند از چشم‌اندازهای متفاوت، به چالش می‌کشند.

^۶. Popular Theories of Postfeminism

^۷. Academic Theories of Postfeminism

پسافمینیسم در فرهنگ عامه

اولین روایت از پسافمینیسم چیزی است که سوزان فالودی^۸ (۱۹۹۱) و پوزنر (۲۰۰۳) از آن انتقاد می‌کنند. این روایت از پسافمینیسم، فمینیسم را یک برجسب کهنه و از مد افتاده می‌داند زیرا آن چه را که زنان خواهان آن بوده‌اند پیش از این تحقق یافته است (اُکلی و میچل، ۱۹۹۷). پسافمینیسم در این معنا، جنبش آزادی زنان را منبع بسیاری از مشکلات رایج در میان زنان در پایان دهه‌ی ۱۹۸۰ می‌داند و اعتراضی است به مُبدل‌ساختن زن به یک سوژه‌ی بیگانه و پروژه‌ای دیکتاتورمآبانه که زنان را وادار می‌کند تا تنها چیزی را دنبال کنند که به‌عنوان پیروزی تعریف می‌کند. پسافمینیسم در ادبیات رسانه‌ای به‌عنوان جنبشی ارایه می‌شود که زنانگی را در معنای سنتی آن تعریف می‌کند و به‌دنبال پایان دادن به جریان فمینیسم است. برای مثال؛ برای وایت^۹ به‌شکل افراطی بر هویت مستقل زن و مرد تأکید دارد و زن را موجودی جذاب در حوزه‌ی مادری، ازدواج و بچه‌دار شدن می‌داند. او از طرفداران طرح بازگشت زنان به خانه و نقش‌های سنتی است که در گذشته مرسوم بوده و آن‌را موجب گرم شدن کانون خانواده و ایجاد صمیمیت می‌داند. از این‌رو گاه پسافمینیسم به این خوانش‌گزینشی و رمانتیک و گاه ضد زن و مردگرا محدود می‌شود (گلاسرگ، ۲۰۰۶). بر مبنای این دریافت، با تحقق اهداف فمینیستی، اکنون زمان بهره‌برداری از دستاوردهای حاصل از پیروزی در مجادله‌ها و مبارزه‌های پیشین است. این روایت از پسافمینیسم در حالت افراطی خود، گاه تا اندیشه‌ی پایان / مرگ فمینیسم رانده می‌شود.

فالودی پسافمینیسم فرهنگ عامه را به مثابه «توطئه‌ای فراگیر از سوی دولت، صنایع و رسانه‌ها علیه فمینیسم» (مشیرزاده، ۱۳۸۵: ۳۴۷) و یک نوع پس‌زدن و واکنش فرهنگ عامه در برابر موج دوم فمینیسم می‌داند و به این دلیل دیدگاهش را که در کتاب «پس‌زدن: جنگ اعلام نشده بر علیه زنان» (۱۹۹۱) بیان کرده‌است نظریه‌ی واپس‌زنی^{۱۰} می‌نامند. فالودی از نارسایی‌های تصویرسازی رسانه‌های جمعی در مورد زن فمینیست هم‌چون «آزاد، برابر و بدبخت» انتقاد می‌کند و آن‌را از تاکتیک‌های جنگ اعلام‌نشده علیه زنان می‌داند. رسانه‌های عامه، تصاویر هالیوودی و برنامه‌های تلویزیونی، مرگ فمینیسم را با ارایه‌ی داستان‌هایی یک‌سویه اعلام می‌کنند. آن‌ها داستان‌ها و رخدادهایی را به تصویر می‌کشند تا فمینیسم را رسوا کنند و از

⁸. Susan Faludi

⁹. Braith Waite

¹⁰. Backlash Theory

رخدادها، اخبار و روایت‌هایی که مخالف تلاش آن‌ها باشد غفلت می‌کنند. فالودی در کتاب خود معروف‌ترین صورت‌بندی از پسافمینیسم عامه را با پنج ویژگی زیر ارایه می‌کند:

۱. واکنش منفی به موج دوم فمینیسم
۲. تأکید بر فردیت در برابر خواهری جمعی^{۱۱}
۳. تمایل به زنانگی سنتی‌تر^{۱۲} از طریق پرداختن به زندگی خانوادگی و کارهای خانه^{۱۳} مصرف‌گرایی، ماجرای عاشقانه^{۱۴} و مادری
۴. بحران هویت زنانه ناشی از ترس از کمبود مرد^{۱۵} و خستگی شغلی
۵. احساسات دلواپسی و اضطراب در مورد توانایی تصمیم‌گیری‌های درست برای آینده.

به نظر فالودی؛ فرهنگ عامه با مقصر دانستن فمینیسم برای درماندگی مفروض زنان امروزه و دعوت به بازگشت به زنانگی سنتی‌تر، در واپس‌زدن فمینیسم تأثیری مستقیم داشته است. زنان احساس می‌کنند مجبورند چیزی را به‌کار ببندند که فمینیسم برای‌شان به ارمغان آورده است یعنی هماهنگ کردن شغل با خانواده. بسیاری از زنان از این‌که چیزهایی چون مردان، جنسیت و مصرف‌گرایی راه، که جنبش زنان به‌عنوان مزاحم تلقی می‌کند، از دست بدهند دچار رنجیدگی می‌شوند. فالودی از مقاله‌ی یک دختر دانشجوی حقوق نقل می‌کند که: «آزادی زنان به نسل من درآمد بالا، انتخاب خانواده‌ی تک‌والدی^{۱۶}، مراکز بحران تجاوز جنسی، عشق آزاد و پزشکان زن برای بیماری‌های زنان و ... را بخشیده، اما به‌گونه‌ای مؤثر ما را از چیزی که شادمانی بیشتر زنان به آن وابسته است یعنی از مردان محروم ساخته است». فالودی این تصویر واپس‌زنی فمینیسم را تا حد زیادی ناشی از عملکرد رسانه‌ها و نقش آن‌ها در ساختن فرهنگ عامه می‌داند. او استدلال می‌کند که فرهنگ عامه تصویر قربانی شدن و زیر پا گذاشتن تمایل زنانگی سنتی را به‌عنوان یک الگوی بازاریابی^{۱۷} ابداع کرده است. برای مصرف‌گرایی تصور بدن، جنسیت و خانه موضوعاتی داغ هستند. فرهنگ عامه به‌عنوان یک

11. Collective Sisterhood
12. More Traditional Femininity
13. Domesticity
14. Romance
15. Man Shortage
16. Single Parenthood
17. Marketing Scheme

اندیشه‌های پسافمینیستی و مسئله کلیت انسان ۱۲۱

واکنش بر بازگشت به سنت‌گرایی زنانگی^{۱۸} از طریق تبلیغات، مد و رسانه‌های جدید عامیانه تأکید می‌کند. به نظر فالودی، تصورات ساخته‌شده توسط رسانه‌ها از زنان واقعیت را بیان نمی‌کند، بلکه توصیفی کاذب و قالبی از زیبایی و زنانگی ارائه می‌دهند.

فالودی عقیده دارد که بینوایی و رنج زنان^{۱۹} حاصل فشارهای جنبش فمینیستی نیست و در یک مدار بسته‌ی بی‌پایان برای ساختن تصورات اغراق‌آمیز و کاذب با رسانه‌ها، فرهنگ عامه و تبلیغات شروع می‌شود و با آن‌ها پایان می‌یابد. به نظر او رسانه‌ها، و نه فمینیسم، را باید برای ارائه‌ی این تصویرهای ناشاد مقصر دانست و سرزنش کرد.

پسافمینیسم دانشگاهی

در مطالعات فرهنگی دانشگاهی، پسافمینیسم نه به‌عنوان واکنش واپس‌زنی که مبارزات زنان برای نیازها و حقوق اساسی خود را انکار می‌کند، بلکه به شیوه‌هایی مثبت‌تر به‌کار می‌رود. برای برخی، پسافمینیسم به‌معنای اصلاح محدودیت‌های تحلیل فمینیستی از زندگی زنان و شاخص کردن جنبه‌هایی از اندیشه‌های فمینیستی است که باید برای مؤثر بودن در عصر پسامدرن دگرگون شوند (آلیس، ۲۰۰۰: ۳۸). دومین روایت از پسافمینیسم معتقد است که جنبش فمینیستی هنوز خیلی کارها برای انجام دادن دارد و در برخی از موارد باید با تمایلات و تهدیدهای مطرح‌شده توسط اولین روایت از پسافمینیسم نیز به مبارزه برخیزد و از یک‌سو بر دوش دستاوردهای موج دوم جنبش فمینیستی قرار گیرد و از سوی دیگر آن‌را اصلاح کند و از طریق پیوند زدن با مفهوم کلیت معرفتی و انسانی به پیش براند.

اولین روایت، با انتقاد از جریان فمینیستی آن‌را نسبت به طیفی از چالش‌های سیاسی و معرفت‌شناختی حساس‌تر و امکان‌بازاندیشی در اندیشه‌های فمینیستی را فراهم کرد. برای مثال نقد اولین روایت از قرار دادن زنان در مقابل مردان، دومین روایت را برای دریافت فمینیسم به مثابه توجه به هویت‌های جنسیتی دوگانه برانگیخت؛ زنان در کنار مردان. مجموعه‌ای از شرایط از جمله عوامل زیر به گسترش دیدگاه‌های پسافمینیستی انجامیده‌اند:

انتقاد از درون: یکی از زمینه‌های گسترش دیدگاه‌های پسافمینیستی روبه‌رو شدن فمینیسم با انتقادات کسانی بود «که خود را طرفدار رهایی و برابری زنان می‌دانستند اما شیوه‌های مورد استفاده‌ی فمینیست‌ها را

¹⁸. Feminine Traditionalism

¹⁹. Women's Misery

نامناسب تلقی می‌کردند». بسیاری از این افراد، از این‌که فمینیست‌ها نسبت به سایر زنان «خشن» هستند انتقاد می‌کردند. فمینیست‌ها «خواهران» خانه‌دار خود را تحقیر می‌کنند و متوجه نیستند که زنان خانه‌دار در بسیاری از موارد از نحوه‌ی زندگی خود و کارهای خانه از «پختن غذا» تا «سوزن‌دوزی» لذت می‌برند. بسیاری استدلال می‌کردند که مردان نیز کارهایی خسته‌کننده دارند و به «کمال نفس» هم نمی‌رسند. فمینیست‌ها به «تبعیض» علیه مردان متهم شده بودند. به این ترتیب به تدریج فمینیسم با انتقاداتی از جانب کسانی مواجه شد که با آن احساس هم‌دلی داشتند (مشیرزاده، ۱۳۸۵: ۳۴۲-۳۴۱). کسانی چون ناتومی ولف (۱۹۹۳) از درون جنبش، از ملالت‌آوری آن انتقاد کردند. به نظر او «فمینیسم قربانی»^{۲۰} زنان را به‌عنوان قربانیان همه‌ی ادوار، بی‌قدرت، ضعیف و شکننده بازنمایی می‌کند و در جست‌وجوی یک اصالت کاذب^{۲۱} است. ولف در تمرکز تک‌صدایی بر وضعیتی وحشتناک، یک نوع دل‌زدگی و خستگی می‌یابد و لزوم جذاب ساختن فمینیسم و فایق آمدن بر گفتمان ناامیدکننده و ملالت‌بار آن‌را از طریق استمداد از فمینیسم مجلات زنانه در فرهنگ عامه مطرح می‌کند. به نظر او، باید لحن امیدوار این مجلات را با تحلیل سیاسی روشن و ظرفیت سازمان‌دهنده‌ی جنبش فمینیسم ترکیب کرد.

مردان فمینیستی: یکی از شرایطی که به پیدایش روی‌کردی کلی‌تر نسبت به مسئله‌ی زنان و مردان و بنابراین به ظهور پسافمینیسم منجر شد حمایت مردان از اندیشه‌های فمینیستی بود. نظریه‌ی مردان فمینیست^{۲۲} در اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ که از جنبش زنان تأثیر پذیرفته بود در هنجارهای مردانه^{۲۳} تردید کرد. مردان فمینیست از اواسط دهه‌ی ۱۹۷۰، کنفرانس‌های سالانه‌ی «مردان و مردانگی» سازمان ملی مردان بر علیه تبعیض جنسیتی^{۲۴} را تشکیل دادند. جنبش مردان هوادار فمینیست خود از دو جریان فمینیست لیبرال و رادیکال تأثیر پذیرفت. جریان متأثر از فمینیسم لیبرال با استفاده از نظریه‌ی نقش جنسیتی^{۲۵} و انتقاد از ذات‌گرایی و مبنای صرفاً زیست‌شناختی مردانگی و زنانگی استدلال کردند که تبعیض جنسیتی^{۲۶} به یک اندازه موجب ستمگری بر زنان و مردان می‌شود. جریان رادیکال مردان

20. Victim Feminism

21. Spurious Authenticity

22. Profeminist Men's Theory

23. Masculine Norms

24. NOMAS

25. Sex Role Theory

26. Sexism

فمینیست نیز به شیوه‌های گوناگون با تحقیر زنان و ستم‌گری مردان علیه آن‌ها مبارزه کردند. مردان فمینیستی با ایجاد انجمن مطالعات مردان و با گرایش سازه‌گرایی اجتماعی به مطالعه‌ی چگونگی امتیازات نهادی مردان و بازتاب مقولات نژاد، طبقه، جنسیت در صورت‌های هژمونیک و غیر هژمونیک مردانگی در شرایط متغیر تاریخی و فرهنگی پرداختند. جاردین و اسمیت ویراستاران مجموعه‌ای از مقالات با عنوان مردان در فمینیسم^{۲۷} بودند. پژوهش‌گران مرد با تأثیرپذیری از جنبه‌هایی از سیاست و نظریه‌ی فمینیستی در «فمینیسم مردانه»^{۲۸}، خود به بازاندیشی درباره‌ی مردانگی و بررسی کردارها و گفتمان‌هایی پرداختند که مردانگی را در زمینه‌های مختلف اجتماعی، فرهنگی و تاریخی شکل می‌دهند. آن‌ها می‌پذیرفتند که مردان در استمرار پدرسالاری هم‌دستی داشته‌اند و در عین حال از زنان می‌خواستند که این نکته را درک کنند که همه‌ی مردان ستم‌گر نیستند.

بازیابی پاره‌ای از ارزش‌ها: برخی از فمینیست‌ها علاوه بر مطالعه‌ی زنان، به گسترش رشته‌هایی چون مطالعات مردان و مطالعات پسران پرداختند. در این دوره، برخی از فمینیست‌ها چون پاگلیا (۱۹۹۲) مردانگی را سازنده‌ترین نیروی فرهنگی در تاریخ نامیدند. بتی فریدان رهبر «سازمان ملی زنان» که در دهه‌ی ۱۹۶۰ از «انقلاب ممتاز ما» و ضرورت رهایی از بند خانه برای تحقق «رازگویی زنانگی» (۱۹۶۳) سخن می‌گفت در اثر خود به نام «مرحله‌ی دوم» (۱۹۸۲) از نابینایی نهضت درباره‌ی خانواده و نقش‌های مادری و همسری گلایه می‌کند و جنبش را به تلاش در پیاده کردن برابری واقعی دعوت می‌کند که همه‌ی زنان و مردان را در بر می‌گیرد.

پسافمینیسم به مثابه فمینیسم موج سوم

برخی از نویسندگان دومین روایت از پسافمینیسم را به مثابه یکی از گرایش‌های اساسی در موج سوم فمینیسم توصیف می‌کنند (مک فرسون، ۲۰۰۰: ۲۰۹؛ گیلیز و مانفورد، ۲۰۰۴). مضمون مهم در موج سوم مطرح کردن نیاز به در بر گیرندگی و طرد نکردن^{۲۹}، انعطاف‌پذیری و عملی بودن بیشتر در نظریه‌های فمینیستی و در تعریف این موضوع است که چه کسی و چگونه می‌تواند یک فمینیست باشد. به‌طور کلی،

27. Femenism/ Men in Feminism

28. Male Feminism

29. Inclusiveness

موج سوم بیشترین بخش‌های فرهنگ فمینیستی استقرار یافته توسط نسل‌های پیشین را در یک فرایند گفت‌وگوی مستمر به چالش می‌کشد. با دگرگونی فرهنگ، شکل‌های مقاومت، نمادهای مقاومت و راهبردهای زنان جوان نسبت به نسل‌های قبل تغییر می‌کند (استار، ۲۰۰۰: ۴۷۴).

البته برخی از فمینیست‌های موج سوم از کاربرد واژه‌ی پسافمینیست در مورد خود احتراز می‌کنند و با وجود پذیرش تعارض‌های نسلی بین موج‌های دوم و سوم، معتقدند که اصطلاح موج سوم به معنای اتکا بر موج‌های پیشین و نتیجه‌گیری پی‌گیرانه از اهداف آن‌هاست. اینان هنوز خود را فمینیست‌های فعال^{۳۰} می‌دانند در حالی- که نگرش‌های پسافمینیسم حداکثر فمینیست‌های محافظه‌کار^{۳۱} را شامل می‌شود. به نظر آن‌ها انتخاب واژه‌ی پسافمینیسم برای ارجاع به فمینیسم فعال، کاربرد برچسبی نامناسب است و اگر افرادی هنوز به اهداف فمینیستی می‌پردازند با کاربرد این واژه به خود آزار می‌رسانند. پسافمینیسم در عین حال به‌عنوان گرایش‌ی در موج سوم فمینیسم دارای ویژگی‌هایی مشترک با سایر جریانات این موج است. فمینیسم‌های موج سوم با تأکید بر تفاوت تجربه‌های زنان، از ارائه‌ی یک برداشت خاص اما در قالب یک روایت کلی انتقاد و تلاش می‌کنند تا تصویری کلی‌تر و چندگرایانه‌تر از تجربه‌های زنان ارائه دهند. پسافمینیسم نیز مانند سایر گرایش‌های موج سوم، از یک سو بر تفاوت تجربه‌های زنان در برابر مردان تأکید دارد و از سوی دیگر می‌خواهد تصویر معرفتی و انسانی کلی‌تری را ارائه دهند که به‌طور هم‌زمان علایق مشترک زنان و مردان را می‌پوشاند.

در دیدگاه فمینیست‌های موج سوم، فمینیسم موج دوم با تأکید بر مفهومی یگانه از زنان به روی‌کرد ذات‌گرایانه نزدیک می‌شود و به تفاوت‌های میان زنان کمتر توجه می‌کند. پسافمینیست‌ها نیز بر تفاوت‌ها، این بار میان زنان و مردان، تأکید می‌کنند و بنابراین مفهوم برابری به‌معنای تفاوت‌زدایی بین زنان و مردان را کنار می‌گذارند و به‌عبارت دیگر «برابری و تفاوت» را دو سویه‌ی عدالت می‌دانند. زنان و مردان که باید از حقوق برابر انسانی برخوردار باشند، در عین حال از حیث گرایش‌های خود با همدیگر تفاوت دارند. به نظر اینان برابری واقعی باید هم زنان و هم مردان را در بر گیرد و در عین حال این برابری انسانی با تفاوت‌های جنسیتی تعارضی ندارد. پسافمینیسم برای فاصله گرفتن از ذات‌گرایی زنانه و مردانه به‌عنوان دو جوهر متفاوت از همدیگر، به‌جای دو واژه‌ی زنان و مردان، از دو اصطلاح «زنانگی» و «مردانگی» استفاده می‌کند. درباره‌ی این دو مفهوم پس از این بیشتر توضیح خواهیم داد.

³⁰. Active Feminists

³¹. Conservative Feminists

اما از دومین روایت از پسافمینیسم می‌توان توصیفی دوگانه ارائه داد. در اولین توصیف، بر تأثیرپذیری پسافمینیسم از شرایط خاص پسامدرن تأکید می‌شود و آن را همچون گونه‌ای خاص از فمینیسم پسامدرن معرفی می‌کند. پسافمینیسم هم‌چون برخی دیگر از جنبش‌های فمینیستی موج سوم از فضای فرهنگی اندیشه‌های پسامدرن و تأکید پساساختارگرایی بر مفهوم تفاوت تأثیر پذیرفته است، اما سعی می‌کند که یک روایت سازنده و نه شکاک از فرهنگ پسامدرن ارائه دهد. در این روایت، مسئله‌ی زنان با مسئله‌ی مردان پیوند زده می‌شود و از چشم‌اندازی زنانه نه فقط به تهدید علیه زنان، بلکه به تهدیدهای علیه انسان نگریده می‌شود. پسافمینیسم در این معنا، شیوه‌ی جدید یک نسل برای انجام کنش‌ها و شناخت اندیشه‌های فمینیستی است (مان و هافمن، ۲۰۰۵؛ اسپرینگر، ۲۰۰۲). در دومین توصیف، بر مشابهت پسافمینیسم با گرایش‌های موسوم به «جنبش‌های اجتماعی جدید» توجه می‌شود، اما توصیف پسافمینیسم یا فمینیسم موج سوم به‌عنوان فمینیسم پسامدرن (در معنای خاص) و به‌عنوان جنبش‌های اجتماعی جدید در واقع با همدیگر تعارض ندارد زیرا در اولین توصیف، بر جنبه‌های معرفت‌شناختی و در دومین توصیف، بر جنبه‌های اخلاقی و کنش اجتماعی پسافمینیسم تأکید می‌شود. درباره‌ی این توصیفات دوگانه پس از این بیشتر توضیح خواهیم داد.

پسافمینیسم هم‌چون فمینیسم پسامدرن؛ مثبت‌گرا

در این بخش شکل‌گیری پسافمینیسم در برابر دیدگاه‌های فمینیسم مدرن و تأثیرپذیری خاص آن از معرفت‌شناسی پسامدرن، توضیح داده می‌شود.

فمینیسم مدرن بر دوگانگی میان سوژه و ابژه تکیه دارد که این امر بر باور به هستی پیشین سوژه (زن) و اهمیت سیاسی قرار دادن زنان در موقعیت سوژگی^{۳۲} دلالت می‌کند (زالوسکی، ۲۰۰۰: ۳۹). سیاست فمینیسم مدرن، ساختن یک عاملیت مختار است که قادر به مهار زندگی خود است (همان: ۳۳). فمینیسم پسامدرن، تلقی وحدت‌انگارانه و ذات‌گرایانه از زن را نامعتبر می‌شناسد (هام، ۱۳۸۵: ۳۴۳) و روایت‌های کلان مبتنی بر سلسله مراتب ارزشی را رد می‌کند (کد، ۲۰۰۳: ۳۹۹) و بر نالاستواری^{۳۳} و عدم تعیین^{۳۴} تأکید می‌ورزد (لوید، ۲۰۰۷).

³². Subject-hood

³³. Instability

³⁴. Indeterminacy

بر اساس دیدگاه پسامدرنیسم، هویت به‌وسیله‌ی گفتمان، بازنمایی و برساخته می‌شود و از همین رو ماهیتی ناستوار دارد. ذات‌باوری نزد هواداران شالوده‌شکنی که سوژه را برساخته‌ی کردارهای گفتمانی می‌دانند مردود به شمار می‌آید (دان، ۱۳۸۵: ۷۹-۷۸). فمینیست‌های پسامدرن این اندیشه را مورد تردید قرار می‌دهند که یک سوژه‌ی ذاتی وجود دارد که باید کشف شود و نیز باید با استناد به آن، سیاست هویتی را پی‌گیری کرد. زنان به‌صورت واقعی وجود دارند و یک «مقوله/رده^{۳۵}» با اهمیت را تشکیل می‌دهند، اما بین یک سوژه‌ی ذاتی/طبیعی و یک مقوله، تفاوتی بسیار وجود دارد. بنابراین به‌جای تلاش برای اثبات حقیقت سوژه‌ی زن، باید نشان داد که چگونه مقوله‌ی زن بازنمایی می‌شود (زالوسکی، ۲۰۰۰: ۴۰). گرایش‌های پسامدرن در دهه‌ی ۸۰ و ۹۰، با تأثیرپذیری از آرای اندیشمندان پسااختارگرا، بیش از پیش بر خصلت امکانی و سیال هویت هم‌داستان شدند. فوکو (۱۳۸۴) بازنمایی‌های هویت جنسیتی را با نحوه‌ی عمل قدرت به‌صورت تنگاتنگی پیوند زد. باتلر، متأثر از فوکو، بر کثرت تأکید می‌کند و از هویت‌هایی سخن می‌گوید که هم زن و هم مرد و در عین حال نه زن و نه مرد یا گاه زن و گاه مرد هستند. این اندیشه‌ی شک‌گرایانه با تلقی از جنسیت به‌عنوان واقعیت متغیر و سیال، زمینه‌ی به‌چالش کشیدن آن را فراهم کرد به‌طوری که گویا دیگر امکان تعریف انسان بر حسب جنسیت وجود ندارد. اهمیت کار باتلر، وارد آوردن نقدی جدی به سیاست ذات‌گرای فلسفه‌ی مدرن است (بیسلی، ۱۳۸۵: ۱۴۴). بدن جدا از اعمال مختلفی که واقعیت آن را برمی‌سازد هیچ‌گونه منزلت هستی‌شناختی ندارد و بر اساس اصل اجراوارگی^{۳۶} و در صحنه‌ی برخورد فرهنگی شکل می‌گیرد: «جنسیت، توهمی است که به یاری گفتار عمومی حفظ می‌شود تا تمایلات جنسی در چارچوب الزام‌آور تمایل به جنس مخالف که عامل تداوم تولید مثل است به سامان و قاعده‌مند شود» (دان، ۱۳۸۵: ۴۴۷). در یک نتیجه‌گیری کلی می‌توان فمینیسم مدرن و پسامدرن را از جنبه‌های گوناگون و به‌ویژه، سه جنبه با همدیگر متفاوت دانست:

۱. فمینیسم مدرن تلاش می‌کند تا شناسه را از شناسا تفکیک و یک دانش عینی تولید کند.
۲. فمینیسم پسامدرن ترجیح می‌دهد به‌جای مطرح کردن «چه کسی» و «چه چیزی» و «کجا» یا تحقیق در مورد این که چه چیزی عادلانه‌تر یا اصولی‌تر است، ابژه را با سوژه‌ی متکثر پیوند دهد.

³⁵. Category

³⁶. Performativity

۳. برخلاف فمینیست‌های مدرن که نظریه‌ی علی^{۳۷} را به‌منظور پاسخ‌گویی به «چراها» به‌کار می‌گیرند و از چگونگی بحث می‌کنند، فمینیست‌های پسامدرن معتقدند که نظریه یک روش است که به‌عنوان ابزاری توضیحی^{۳۸} برای نشان دادن فرایند دانش‌ساز از آن استفاده می‌شود (زالوسکی، ۲۰۰۰: ۷۲).

برخی از نویسندگان بر تأثیرپذیری معرفت‌شناختی پسافمینیسم از پسامدرنیسم تأکید کرده‌اند (کد، ۲۰۰۳: ۱۷۰). در اندیشه‌های پسامدرنیسم می‌توان دو گرایش شک‌گرا و مثبت‌اندیش را از همدیگر تفکیک کرد (روسانو، ۱۳۸۰). پسامدرن‌های شک‌گرا با تأکید بر مقولاتی چون مرگ سوژه و مرگ مؤلف و انکار هر نوع ادعای معرفتی، حقیقت نظریه را رد می‌کنند. اما پسامدرن‌های مثبت‌گرا امکان طرح دعاوی شناختی را می‌پذیرند و تنها به تغییر حقیقت نظریه اعتقاد دارند. به نظر ما، این دو گرایش را می‌توان در مورد فمینیست‌های پسامدرن نیز تسری داد. فمینیست‌های پسامدرن شک‌گرا با سازه‌گرایی بنیادی^{۳۹} خود هرگونه بنیاد طبیعی تفاوت جنسیتی را انکار می‌کنند، اما فمینیست‌های پسامدرن مثبت‌اندیش به شکلی انعطاف‌پذیر به مطالعه‌ی زنان می‌پردازند و به هستی‌شناسی‌های متفاوت و امکان تعامل بین آن‌ها می‌اندیشند. بدین ترتیب «پسافمینیسم» را می‌توان به مثابه اندیشه‌های «فمینیست پسامدرن مثبت‌اندیش» توصیف کرد.

انتقادات فمینیسم متأثر از جریان پسامدرن به فمینیسم مدرن را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد. در یک سمت، فمینیسم پسامدرن با نمونه‌ی جودیت باتلر^{۴۰} قرار دارد که معتقد است که همه‌ی روابط و هویت‌های جنسیتی برساخته می‌شوند و در سوی دیگر، پسافمینیسم با نمونه‌ی تائنا مدلیسکی^{۴۱} قرار دارد که از «فمینیسم بدون زنان» صحبت می‌کند (لوید، ۲۰۰۷). فمینیسم در هر دو گرایش متأثر از پسامدرنیسم، فمینیسم مدرن را به ارایه‌ی یک منولوگ وحدت‌گرایانه و متعارض با سیاست‌های رهایی‌بخش فمینیستی متهم می‌کند. فقدان کلیت معرفت‌شناختی در اندیشه‌های فمینیستی مدرن و پسامدرن باعث شد تا معنای انسان و جنسیت از سوی گروهی دیگر از فمینیست‌های متأثر از جریان پسامدرن که پسافمینیسم نامیده می‌شوند مورد بازاندیشی قرار گیرد. پسافمینیسم با توجه به آموزه‌ی پسامدرن «تفاوت»، به مقوله‌ی جنسیت می‌اندیشد اما تلاش دارد تا آن‌را به‌گونه‌ای مثبت‌اندیشانه‌تر به‌کار گیرد. در این روی‌کرد، به بازگرداندن

37. Causal Theory

38. Explanatory Tool

39. Radical Constructivism

40. Judith Butler

41. Taina Modlesci

پایگاه جنسیتی به انسان و در عین حال، تعریف انسان به‌عنوان واقعیتی دارای جنسیت هم مردانه و هم زنانه توجه می‌شود.

پسافمینیسم در برابر نگاه وحدت‌گرایانه‌ی جنسیتی فمینیسم مدرن به مثابه نوعی خوانش مبتنی بر خشونت زنانه و نگرش جنسیتی چندپاره‌ی فمینیسم پسامدرن، بر دویاره بودن واقعیت جنسیتی اصرار می‌ورزد (گامبل، ۲۰۰۲). از نظر پسافمینیست‌ها، دانش فمینیستی مدرن با تولید یک نظام مبتنی بر سلسله‌مراتب ارزشی به یک گفتمان قدرت تبدیل شده است. گرچه اینان نیز به وجود دوقطبی‌ها اذعان دارند، اما معتقدند که یک طرف این دو قطبی‌ها همواره هویت‌بخش طرف دیگر و تصویر ما از زن، منوط به تصویر ما از مرد است. به نظر مدلیسکی، فمینیسم مدرن به‌جای تمرکز بر مقوله‌ی کلی‌تر هویت و جنسیت، موضوع خود را تنها به «زنان» محدود کرده است. در دیدگاه او، فمینیسم مدرن با پیشه کردن چنین روشی در گوش خود فریاد می‌زند زیرا به سکویی تبدیل می‌شود که زنان آن‌را انتخاب می‌کنند تا کار کنند، اعتراض کنند، کنار بیایند و کنار بگذارند تا هم‌چون مردان به نظر آیند و این همان گفتمانی است که از مردسالاری حمایت می‌کند. مدلیسکی در «فمینیسم بدون زنان» تلاش دارد فاصله‌ی میان فمینیسم مدرن و پسافمینیسم را به شیوه‌ای ملموس روشن کند. آن‌چه از نظر او دانش پسافمینیسم را ارزش‌مند نموده، بی‌طرفی در عین تکررگرایی است که در آن زنان و مردان هر دو به دانش فمینیسم مربوط می‌شوند (گلاسبرگ، ۲۰۰۶). پسافمینیسم می‌کوشد تا ساختار دوگانه‌ی سلسله‌مراتبی فمینیسم مدرن را که به ساخته شدن یک گروه فروتر می‌انجامد، کنار بگذارد. در زبان دوگانه‌ی فمینیستی، هر نوع هم‌کاری با طرف دیگر ویران‌گر جلوه می‌کند. این ساختار ارزشی باعث اولویت زن‌گرایی در مقابل مردگرایی می‌شود که حاصل آن از ارزش انداختن فمینیسم به مثابه دانش رهایی‌بخش برای سوژه‌های متکثر یا دوگانه‌ی انسانی است (گامبل، ۲۰۰۲). به عقیده‌ی مدلیسکی جریان اصلی فمینیست‌های پسامدرن هیچ مبنا و نقطه‌ای را برای آغاز و انجام بحث درباره‌ی جنسیت باقی نمی‌گذارد. بنابراین هر زمان که صحبت از مقوله‌ی جنسیت به میان می‌آید هزاران سوژه‌ی متحرک به ذهن متبادر می‌شوند که امکان هرگونه مطالعه‌ای را غیر ممکن می‌سازد. پسافمینیسم برتری جنسیتی را نفی می‌کند و صحبت درباره‌ی مردان را در کنار زنان به رسمیت می‌شناسد و معتقد است که مطالعه‌ی شیوه‌ی اندیشه، عمل و درک زنان، به‌تنهایی هدف رهایی‌بخشی انسان را تأمین نمی‌کند. حذف مردان از دانش فمینیسم به همان اندازه اشتباه است که دانش فمینیستی چنان گیج‌کننده ترسیم شود که صحبت از مفهوم کلیدی «جنسیت»، مخاطب را در انبوهی از تعاریف متزلزل غرق سازد (گلاسبرگ، ۲۰۰۶).

اندیشه‌های پسا فمینیستی و مسئله کلیت انسان ۱۲۹

پسا فمینیسم با انتقاد از سوژه‌ی چندپاره و بی‌ثبات، از سوژه‌ی دوپاره و متشکل از زن و مرد در کنار هم سخن می‌گوید که حیات آزاد و معنای هویت جنسیتی‌شان در گرو تولید دانش‌های بخش فمینیستی است. از این‌رو، فمینیسم نباید به تولید دانش زنانه یا مردانه بپردازد، بلکه باید مولد دانش جنسیتی باشد تا از یک سو با مقوله‌ی کلیت انسانی هم‌ساز باشد و از سوی دیگر، هم‌گام با جنبش‌های اجتماعی جدید در راستای آزادی و رهایی‌بخشی نوع انسان حرکت کند.

پسا فمینیسم هم‌چون جنبش اجتماعی جدید

در موج سوم فمینیسم، دو گرایش «خاص‌تر و ترکیبی» دیده می‌شود (مشیرزاده، ۱۳۸۵: ۳۹۹). به نظر ما گرایش خاص‌تر یا فمینیسم تفاوت، با پی‌گیری منافع و علایق خاص یک بخش مشخص از زنان، کماکان تداوم جریان فمینیسم است اما با تأکید بر سیاست تفاوت. برای مثال تفاوت زنان سیاه‌پوست با زنان سفیدپوست در فمینیسم سیاه است، اما «گرایش ترکیبی» که از زنان فراتر می‌رود و گاه در ائتلاف با مردان اهدافی وسیع‌تر از اهداف خاص زنان را دنبال می‌کند فمینیسم سنتی را به سود یک کلیت معرفتی و انسانی پشت سر می‌گذارد. هرچند برخی از فمینیست‌ها ترجیح می‌دهند که این گرایش ترکیبی را به‌جای فمینیسم در مقوله‌ی فعالیت‌های زنان قرار دهند، اما با توجه به وجود گرایش‌های متنوع یا چندصدایی در فمینیسم، نمی‌توان این انحصار گفتمانی را پذیرفت (مقایسه کنید با: همان؛ کاستلز، ۱۳۸۰: ۲۳۷).

فمینیسم مرکب، آرمان‌های زنان را با آرمان‌های عام‌تر اجتماعی ترکیب می‌کند و برای مثال محور مبارزه را به مجموعه‌ای از مسایل دیگر مانند صلح، محیط زیست و مسایل محلی منتقل می‌کند. مهم‌ترین این جنبش‌ها عبارتند از: جنبش‌های اکوفمینیسم، فمینیسم صلح‌طلب و جنبش‌های محلی زنان. این جنبش‌ها فعالیت در حوزه‌هایی خارج از منافع مستقیم زنان را در پیوند با اندیشه‌های خاص زنان دنبال می‌کنند. بدین ترتیب زنان در جنبش‌های پسا فمینیستی در عین حال سیاست تفاوت و سیاست ائتلاف را به‌گونه‌ای متوازن جست‌وجو می‌کنند. در دهه‌های هشتاد و نود، حتی جریان اصلی فمینیسم بدان سو می‌رود که تفاوت یا تقابل با مردان را چنان عمده نکند که راه هرگونه ائتلاف با گروه‌های مردان یا گروه‌های غیر فمینیستی بسته شود» (مشیرزاده، ۱۳۸۵: ۴۱۳-۴۰۸). از سوی دیگر، این جریان‌های فکری کمتر از جریان اصلی فمینیستی خصلت جمع‌گرایانه دارند و از کنش‌های فردی حمایت می‌کنند. با توجه به تفکیک آلن تورن (۲۰۰۰)، بین کنش‌گر اجتماعی و سوژه‌ی فردی می‌توان این روایت از پسا فمینیسم را با دنیای

سوژه‌ی فردی سازگارتر دانست که در عین حال به‌طور هم‌زمان فردگراتر و کل‌گراتر شده است زیرا به‌گونه‌ای هم‌زمان، از سطح جنبش زنان به‌سوی سوژه‌ی زنانگی و سوژه‌ی انسانی گام برمی‌دارد.

زنانگی و مردانگی به‌جای زنان و مردان

پسافمینیسم برای حفظ تداوم فمینیستی خود به تعیین دیگری غیر زنانه می‌پردازد و از سوی دیگر برای فراتر رفتن از فمینیسم سنتی «دیگری» را به‌گونه‌ای تعریف می‌کند که ائتلاف با او ممکن باشد. این کار از طریق طرح دوگانگی جدید زنانگی/ مردانگی در مقابل دوگانگی سنتی زنان/ مردان صورت می‌گیرد. زنانگی و مردانگی نه دو ذات متفاوت، بلکه دو برساخته‌ی زبانی و فرهنگی هستند که در فرایندهای جامعه‌پذیری به زنان و مردان منتقل می‌شوند. این دو برساخته‌ی فرهنگی با یکدیگر تفاوت دارند و در عین حال همدیگر را تکمیل می‌کنند. این دو سازه‌ی مفهومی می‌توانند به‌جای رابطه‌ی دوقطبی^{۴۲} که یکی دیگری را نفی می‌کند دارای یک رابطه‌ی تکمیلی باشند. فمینیسم مردانه یا دفاع مردان از زنانگی و از سوی دیگر «تلاش برخی از زنان در تداوم نظام پدرسالاری از طریق شیوه‌ی خاص تربیت کودکان خود» (چودورو، ۱۹۷۸) نشان می‌دهد که زنانگی به مردان هم ارتباط دارد، چنان‌که مردانگی هم به زنان ربط دارد. زنان و مردان که از ویژگی‌های زیست‌شناختی متفاوتی برخوردارند در فرایندهای جامعه‌پذیری با مخلوطی از ویژگی‌های زنانه و مردانه پرورش می‌یابند و البته فرهنگ‌های بشری تمایل دارند که توزیع ویژگی‌ها را با توزیع جسم‌های متفاوت تقارن بخشند، اما همیشه زنان نیز دارای برخی ویژگی‌های مردانه و مردان نیز دارای برخی از ویژگی‌های زنانه هستند. چیزی که سرکوب می‌کند لزوماً مردان نیستند، بلکه مردانگی است که گاه نیز از جسم مؤنث، یعنی زنان، برمی‌خیزد و چیزی که سرکوب می‌شود لزوماً زنان نیستند، بلکه زنانگی است. به همین دلیل است که امکان ائتلاف بین زنان و مردان برای نجات زنانگی وجود دارد، اما هدف این ائتلاف نه سرکوب مردانگی بلکه جلوگیری از هژمونی تک‌صدایی آن است.

اخلاقیات و فرهنگ دوگانه

جاگار (۱۹۹۲) دو مجموعه از ویژگی‌های فرهنگی زنانه و مردانه را به‌عنوان شیوه‌های بودن، اندیشیدن و رفتار متمایز از همدیگر بیان می‌کند. ویژگی‌های مردانه عبارتند از: عدم وابستگی، استقلال، خرد، اراده، سلسله‌مراتب، تسلط، فرهنگ، تعالی، محصول، زهد، جنگ و مرگ و ویژگی‌های فرهنگی

⁴². Binarism

اندیشه‌های پسا فمینیستی و مسئله کلیت انسان ۱۳۱

زنانه عبارتند از: وابستگی متقابل، اجتماع، ارتباط، اشتراک‌گذاری، عاطفه، بدن، اعتماد، فقدان سلسله‌مراتب، طبیعت، درونمان، فرایند، لذت، صلح و زندگی. وست (۱۹۸۸) روحیه‌ی جدایی‌طلبی^{۴۳} مردانه و روحیه‌ی پیوستگی^{۴۴} زنانه را تفکیک می‌کند. به نظر او، خودِ مردانه یک خودِ مستقل^{۴۵} و در پی افزایش سود شخصی یا خودخواهی فردی است. این خود متمایز همواره نگران نفی و نابودسازی توسط دیگران است و همین نگرانی موجب احساس بیگانگی نسبت به دیگران و ناتوانی از یافتن دوستانی برای رهایی از تنهایی می‌شود. این خود متمایز که گاه به مثابه آزادی و گاه به مثابه انزوا تجربه می‌شود ریشه‌ی تراژیک مردانه‌ای دارد، اما برای زنان پیوستگی با دیگران از اهمیت زیادی برخوردار است و آن‌ها در زندگی عملی و نقش‌های اجتماعی خود، به‌ویژه به‌دلیل توانایی باروری، با زندگی انسانی پیوند می‌یابند.

اخلاق مراقبت^{۴۶} و اخلاقیات مادری^{۴۷} دو وجه سرشت زنانه را تشکیل می‌دهند. مفهوم «اخلاق مراقبت» با مطالعه‌ی کارول گیلیگان (۱۹۸۲) در افکار فمینیستی رواج یافت. به نظر او، چشم‌انداز اخلاقی زنان از چشم‌انداز اخلاقی مردان متمایز است و این دو دیدگاه به ترتیب بر اخلاق مراقبت و عدالت تکیه دارند. اخلاق مراقبت با ویژگی‌هایی چون مراقبت و تفاهم^{۴۸} در روابط، تأکید بر دل‌بستگی و جلوگیری از آزار رساندن و یک سبک حساس به جنبه‌های ملموس زندگی و مقاوم در برابر صورت‌بندی مسایل اخلاقی بر مبنای اصول انتزاعی پیوند دارد. نادینگز (۱۹۸۴) اخلاقیات مراقبت را به‌عنوان یک روی‌کرد فمینیستی در گستره‌ی آموزش اخلاقی به‌کار می‌برد و معتقد است که پذیرندگی و قوه‌ی درک زنانه، ارتباط‌گری و حساسیت نسبت به دیگران، بنیان‌کنش اخلاقی حقیقی را می‌سازند. گیلیگان و نادینگز اخلاق مراقبت را در برابر اخلاق عدالت قرار می‌دهند. اخلاق عدالت به‌جای تأکید بر مناسبات ملموس و مسئولیت‌پذیری در قبال دیگران بر موضوعاتی چون عدالت، حقوق، قوانین، استقلال و فردیت علاقه دارند و در قضاوت‌های اخلاقی بر اصول انتزاعی و دارای شمول عام^{۴۹} تکیه می‌کنند.

43 . Separation

44 . Connection

45 . Autonomous Self

46 . Ethic of Care

47 . Maternal Ethic

48 . Responsiveness

49 . Universality of scope

اخلاق مردان؛ غیرهوادارانه، غیرشخصی، عام و مبتنی بر اصول است. زنان، برعکس به موضوعات اخلاقی مراقبت، مناسبات شخصی و اجتناب از صدمه‌زدن به دیگران علاقه دارند و در قضاوت‌های اخلاقی از اصول انتزاعی و دارای شمول عام می‌پرهیزند و در عوض بر مناسبات میان‌شخصی عاطفی و مقید به زمینه‌ی خاص^{۵۰} تأکید دارند. نادینگر با طرح مفهوم اخلاق دل‌بستگی^{۵۱} به نقش احساسات در اخلاق توجه دارد؛ مراقبت چیزی بیش از تمایل خیراندیشانه نسبت به انسان به‌طور کلی است و در واقع، دل‌نگرانی در مورد انسان‌هایی خاص است که فضای عاطفی شخص را اشغال می‌کنند. رادیک (۱۹۸۹) نیز با طرح مفهوم اخلاقیات مادری، مدل اخلاقی مبتنی بر رابطه‌ی آرمانی مادر/ کودک را از مدل مهار و کنترل^{۵۲} تفکیک می‌کند. مدل اخیر با تجربه‌های سنتی مردانه در جهان عمومی سازگار است، در حالی که اخلاقیات مادری با تجربه‌های زنان و کودکان در دنیای خصوصی انطباق دارد. به نظر او اگر مناسبات مادر و کودک به‌عنوان یک الگوی هدایت‌گر به‌کار گرفته شود، دنیای عمومی و دنیای خصوصی جایی بهتر برای زندگی خواهند بود.

فمینیسم دوفرهنگی

جنش فمینیستی از «امر زنانه» یا ویژگی‌های متفاوت فرهنگی - زیست‌شناختی زنان ارزیابی‌های سه‌گانه ارایه کرده است. اولین ارزیابی، امر زنانه را برساخته‌ی یک فرهنگ مردانه با اهداف ستم‌گرانه می‌داند. مری دیلی (۱۹۸۴) اخلاقیات مراقبت را سازوکار انطباق یا راهبرد دفاعی زنان در دنیای پدرسالارانه می‌داند که علیه بهترین علایق زنان و با هدف محدود ساختن آزادی آن‌ها ساخت یافته است. زنان به مراقبت می‌پردازند چون بدون آن بد و خودخواه شمرده می‌شوند و مادری می‌کنند چون مادری کردن، ساختار اجتماعی در خدمت مردان را حفظ می‌کند. فمینیست‌های موج دوم به این‌گونه از صورت‌بندی اخلاقیات زنانه انتقاد و در ظرفیت رهایی‌بخشی آن تردید می‌کنند. به نظر آن‌ها این صورت‌بندی‌ها بیان کلیشه‌های فرهنگی عاطفی بودن و فداکاری زنانه است که در واقع نشانه‌های رومانتیزه شدن بی‌قدرتی اجتماعی است و امکانات متنوع اخلاقی بودن زنان را نادیده می‌گیرد. اینان جهت‌گیری زنانه‌ی مراقبت را بازتاب نقش اجتماعی همسر و زن سنتی می‌دانند که وابستگی زنان به مردان و آسیب‌پذیری اقتصادی و اجتماعی ناشی از آن‌ها به بار می‌آورد (فریدمن، ۲۰۰۰: ۲۱۰).

50. Contextual

51. Relational ethics

52. Control model

اندیشه‌های پسافمینیستی و مسئله کلیت انسان ۱۳۳

دومین ارزیابی اما در نمونه‌های فمینیسم رادیکال و فمینیسم ذات‌گرا به ستایش امر زنانه می‌پردازد و به «برتری اخلاقی – فرهنگی زن بودن به‌عنوان روش زندگی» (کاستلز، ۱۳۸۰: ۲۳۹) قابل است. این گرایش نه‌تنها به‌معنای اراده‌ی جدایی از مردان، بلکه به‌معنای تفوق و برتری بر آن‌ها است. در موج دوم فمینیسم، تمایزگذاری بین سبک زنانه و سبک مردانه برای برتری نهادن بر ارزش‌های زنانه و نفی ارزش‌های مردانه عنوان می‌شد. این رویکرد جدایی‌طلب با دعوت زنان به اتحاد در موج دوم به چیزی کشیده می‌شود که گاه آن‌را «فمینیسم فرهنگی» نیز نامیده‌اند. بر مبنای این دیدگاه رادیکال، تضاد بین زنان و مردان آشتی‌ناپذیر است و زنان به‌دلیل داشتن این ویژگی‌های مشترک باید با همدیگر روابط خواهرانه و متمایز از اجتماعات مردانه را تشکیل دهند (مشیرزاده، ۱۳۸۳: ۵۹-۵۸).

سومین ارزیابی از ویژگی‌های زنانه با پذیرش فرهنگ دوم یعنی فرهنگ مردانه همراه است. دیدگاه دوهنجاری / دگرهنجاری^{۵۳} نویسندگانی چون گیلیگان و رادیک به‌عنوان گونه‌ای از فمینیسم تفاوت‌گرا، از عرضه هنجارهای دوگانه توسط فرهنگ به پسران و دختران به‌گونه‌ای کاملاً اقتضایی سخن می‌گوید و با این حال اذعان دارد که در هر جنس بیولوژیک، یکی از این ویژگی‌های دوگانه‌ی جنسیتی به دلایل فرهنگی و زیست‌شناختی، بیشتر رشد می‌کند. این شیوه‌ی استدلال با دیدگاه دوجنسیتی بارتکی (۱۹۹۰) که انتقال جنسیت را صرفاً پدیده‌ای اجتماعی- فرهنگی می‌داند متفاوت است.

هرچند فریدمن (۲۰۰۰) اندیشه‌های افرادی چون گیلگان را نمونه‌ای از یک «فمینیست فرهنگی» می‌داند، اما به‌منظور تمایز آن از فمینیسم فرهنگی موج دوم، آن‌را «فمینیسم دوفرهنگی» می‌نامیم. بر طبق این رویکرد، زنان به‌عنوان زنان ویژگی‌هایی متمایز دارند که به اندازه‌ی ویژگی‌های مردان، ارزش‌مند یا گاه حتی برتر از آن است. در این روایت از فمینیسم، مسئله‌ی اجتماعی واقعی زنان این نیست که فرصت‌هایی برای کسب تجربه‌ها یا ویژگی‌های سرشت مردانه را نداشته‌اند، بلکه بیشتر این است که جامعه از به رسمیت شناختن و پاداش‌دهی به ویژگی‌های سرشتی زنان ناتوان بوده است. مردان به واقع سنج‌های همه چیزها بوده‌اند و زنان با این معیار سنجیده می‌شوند. فمینیست‌های دوفرهنگی به‌جای جستجوی فرصت‌هایی برای رقابت به‌منظور کسب دیدگاه‌ها و سبک زندگی مردان، می‌کوشند احترام اجتماعی به شایستگی‌های برابر دیدگاه‌ها و علایق متمایز زنان را افزایش دهند. به نظر گیلیگان ویژگی جنسیتی صدای اخلاق مراقبت بیشتر یک ویژگی اقتضایی و حدوثی^{۵۴} است تا مبتنی بر

53. Heteronormativity

54. Contingency

ضرورت زیرا هر یک از این شیوه‌های تفکر و قضاوت اخلاقی به‌طور یکسان در اختیار مردان و زنان است. به نظر او، تلاش برای دگرگونی دریافت رایج از دانش اخلاقی باید جای‌گزین تلاش برای واداشتن زنان برای رسیدن به آرمان‌های اخلاق عدالت شود. صدای متفاوت زنان در جهان اخلاقی، اگر نه بهتر، حداقل به همان اندازه‌ی صدای مردانه خوب و قابل شنیدن است. بر اساس برداشت فریدمن (۲۰۰۰: ۲۰۸) گیلیگان هر یک از این دیدگاه‌های اخلاقی را ناکامل و ناتمام می‌داند به‌گونه‌ای که باید برای تکوین یک سوگیری اخلاقی بالغ‌تر و باکفایت‌تر با همدیگر یک‌پارچه شوند. در این رویکرد اخیر، مراقبت می‌تواند به‌عنوان بخشی از عدالت درباره‌ی افراد مورد دوستی، یا عدالت به‌عنوان شیوه‌ی خاص مراقبت از دیگران بازتفسیر شود.

پسافمینیسم به‌عنوان فمینیسم دوفرهنگی و به مثابه یک جنبش کل‌گرای اجتماعی از زنان می‌خواهد که در عین حال با حضور خود در عرصه‌های گوناگون اجتماعی، اخلاق مراقبت و روحیه‌ی مادری را به گستره‌های سیاسی و اقتصادی نیز بکشانند. اخلاقیات مراقبت زنانه که در یک جامعه‌ی پدرسالار ممکن است علیه خود آن‌ها به‌کار رود، در یک جامعه‌ی غیرپدرسالار می‌تواند به‌گونه‌ای مطمئن در خدمت شادی و مراقبت همه‌ی انسان‌ها از همدیگر قرار گیرد. در این چارچوب است که برخی از زنان صلح‌طلب از ماموریت زنان برای نجات نوع بشر سخن می‌گویند: «زنان به‌عنوان مادر احساس خطر می‌کنند چون جان فرزندان‌شان در خطر است و آن‌قدر می‌ایستند و مقاومت می‌کنند تا جان فرزندان‌شان را نجات دهند». برخی دیگر از آن‌ها فرایندهای جامعه‌پذیری را نه ستم مردانه، بلکه مزیت زنانه می‌دانند زیرا زنان در این فرایندها می‌آموزند که بر مبنای منافع جمعی و پیامدهای جمعی بیاندیشند و به هر چیزی در پیوند با «عدالت، توسعه و حیات انسانی» توجه کنند (مشیرزاده، ۱۳۸۵: ۴۲۹-۴۲۸).

نتیجه‌گیری

موضوع نوشتار حاضر ارزیابی ارتباط میان فمینیسم به‌عنوان یک جنبش رهایی‌بخش با مقوله‌ی کلیت انسانی است. در این مقاله برای نشان دادن این ارتباط، به تحلیل‌های نظری و معرفت‌شناختی انگاره‌های فمینیسم مدرن، فمینیسم پسامدرن و پسافمینیسم پرداختیم. اندیشه‌ی مدرن مبتنی بر تقابلهای دوتایی هم‌چون فرهنگ/طبیعت، عقل/عاطفه، عمومی/خصوصی، مرد/زن و... است که در آن نوعی کدگذاری پایگانی و جنسیتی پنهان وجود دارد. بر اساس این نظام کدگذاری، مردان هم‌ردیف با فعالیت‌های فرهنگی و عقلانی شایستگی حضور در عرصه‌ی عمومی را پیدا می‌کنند و در گفتمان برساخته‌شده‌ی مدرن پایگانی

برتر می‌یابند. سیاست فمینیستی خواهان بر هم زدن چنین معادله‌ای است، اما می‌کوشد تا از یک سو با انکار خصوصیات سنتی زنان و از سوی دیگر با اتخاذ راهبرد زن‌محوری، خصایل مردانه را به زنان منسوب کند و قطب‌بندی پایگانی را به نفع زنان تغییر دهد. فمینیسم رادیکال به منظور تحقق این هدف هر نوع سازش با مردان را ناروایی به جامعه‌ی زنان تلقی می‌کند به گونه‌ای که برخی از این فمینیست‌ها، خانواده را عرصه‌ی مسخره‌ی تولید روابط زنان با دشمنان آن‌ها می‌دانند و ازدواج را به‌عنوان پدیده‌ای ناپسند ارزیابی می‌کنند. این‌گونه گفتمان‌های فمینیستی با تولید مفاهیم تقابلی و دوقطبی‌سازی، هم‌زمان پادگفتمان خود را می‌سازند و دانشی متعارض با اهداف خود را تقویت می‌کنند.

در نظر لوکاج (۱۳۷۸) موقعیت پرولتاریا به این طبقه‌ی بالنده این مزیت معرفتی^{۵۵} را می‌بخشد که با آگاهی طبقاتی خویش، هم‌زمان به شناخت عینی سرشت جامعه دست یابد و بدین ترتیب با نجات خود، همه‌ی بشریت را نجات دهد. نظریه‌ی چشم‌انداز^{۵۶} در فمینیسم بر مبنای این دیدگاه مارکسیستی شکل گرفته است (جاگار، ۱۹۸۳؛ هاردینگ، ۱۹۹۲). آیا پسافمینیسم می‌تواند ادعای نظریه‌ی چشم‌انداز زنانه مبنی بر مزیت معرفتی موقعیت زنان برای دستیابی به شناختی بدون تورش و تحریف از کلیت انسانی را در کردار فمینیستی خود ثابت کند؟ آیا موقعیت اجتماعی زنان می‌تواند هم‌چون یک موقعیت جنسیتی بالنده در تاریکی‌های ایدئولوژیک رسوخ کند و به فهمی درست و جامع از جهان دست یابد و «برداشتی نظام‌یافته‌تر را جای‌گزین پروژه‌های ناقص دانش مردمدار سازد؟» (مشیرزاده، ۱۳۸۵: ۳۰۳-۳۰۲).

پسافمینیسم به‌عنوان یک گرایش پسامدرن مثبت‌اندیش و نیز به‌عنوان یک جنبش اجتماعی جدید می‌کوشد به‌سوی برداشتی نظام‌یافته‌تر و انسانی‌تر گام بردارد. بر مبنای بازاندیشی پسافمینیستی، مونولوگ مطرح‌شده از سوی فمینیسم مدرن این جنبش را در دام دیکتاتوری زنانه می‌اندازد و گروه‌های مقاومت و پادگفتمان ضد فمینیستی را علیه آن بسیج می‌کند. تحقق یک جنبش‌هایی‌بخش با جهت‌گیری‌های مطلقاً مدرن که درکی یک‌سویه از سوژه دارد به ایجاد جامعه‌ای سرکوب‌گر می‌انجامد. کردار فمینیستی بر پایه‌ی بنیان‌های معرفت‌شناسی مدرن، آن‌را دچار تناقض می‌سازد به‌گونه‌ای که موجب گسترش سلطه‌ی جنسیتی می‌شود؛ سلطه‌ای که خود دائماً در صدد نقد آن برمی‌آید. پسافمینیسم هم‌چنین به نقد دیدگاه‌های فمینیست‌های پسامدرن شک‌گرا می‌پردازد و علت ناکامی آن‌را تبدیل جنسیت به مفهوم غیر قابل تعریف و

⁵⁵. Epistemic Privilege

⁶⁷. Standpoint Theory

فاقد پایگاه هستی‌شناختی می‌داند. پسا فمینیسم معتقد است که بخشی از وجود انسان بر حسب معیار جنسیت سنجیده می‌شود و انکار آن عملاً صورت مسئله را حذف می‌کند و مفهوم رهایی‌بخشی و مقوله‌ی کلیت انسانی را در معرض تردید قرار می‌دهد.

پسا فمینیسم به دلیل تأکید بر «سیاست تفاوت» بارقه‌ی پسامردن دارد، اما اندیشه‌ی تفاوت را هم‌چون ابزار سرکوب به کار نمی‌گیرد و شیوه‌ی «دگرسازی» آن از مردان به گونه‌ای است که اینان را در حاشیه قرار نمی‌دهد. پسا فمینیسم اما در جوهره‌ی خود فمینیستی است زیرا با پدرسالاری در تعارض است. این روی کرد، تمایل به ساختن متنی دارد که در آن من و دیگری در سامانی بهبود یافته حضور دارند. پسا فمینیسم فرایندهای تفاوت‌گذاری فرهنگی را نفی نمی‌کند، نمی‌خواهد زنان عین مردان باشند و جامعه‌پذیری را مبنای ساختن دو جنبه‌ی مثبت و مکمل همدیگر می‌داند. پسا فمینیسم قصد تعریف زن به عنوان یک سوژه‌ی تک‌صدایی را ندارد و به دنبال تعیین واقعیت ذاتی زنانگی بر نمی‌آید؛ اما می‌خواهد بداند که چگونه سوژه‌های زنانه و مردانه بر روی گفتمان، زبان و قدرت تأثیر می‌گذارند و به تولید گفتمان می‌پردازند. زن در این بینش تنها یک سوژه‌ی سیاسی نیست، بلکه موجودی با جنبه‌های مختلف اجتماعی در کنار طرف دیگر هویت جنسیتی یعنی مردانگی است. پسا فمینیسم با قرار دادن مطالعات مردان در کنار مطالعات زنان به جای تولید دانش تقابلی و تک‌گویانه، قادر به درک سوژه‌های متکثر انسانی و تولید دانش رهایی‌بخش بشری است که زمینه‌ی هم‌اندیشی و پیوستن به یک ائتلاف مشترک را فراهم می‌آورد.

منابع

- آبوت، پاملا و کلر والاس (۱۳۷۶) درآمدی بر جامعه‌شناسی نگرش‌های فمینیستی، ترجمه‌ی مریم خراسانی و حمید احمدی، تهران: دنیای مادر.
- بیسلی، کریس (۱۳۸۵) چیستی فمینیسم، ترجمه‌ی محمدرضا زمردی، تهران: انتشارات روشنگران و مطالعات زنان.
- دان، رابرت. جی (۱۳۸۵) نقد اجتماعی پسا مدرنیته: بحران‌های هویت، ترجمه‌ی صالح نجفی، تهران: انتشارات شیرازه.
- روسناو، پائولین مری (۱۳۸۰) پست‌مدرنیسم و علوم اجتماعی، ترجمه‌ی محمدحسین کاظم‌زاده، تهران: نشر آتیه.
- فریدمن، جین (۱۳۸۳) فمینیسم، ترجمه‌ی فیروزه مهاجر، تهران: انتشارات آشیان.
- فوکو، میشل (۱۳۸۳) اراده به دانستن، ترجمه‌ی نیکو سرخوش و افشین جهان‌بیده، تهران: نشر نی.
- کاستلز، مانوئل (۱۳۸۰) عصر اطلاعات: قدرت هویت، ترجمه‌ی حسن چاووشیان، تهران: طرح نو.

اندیشه‌های پسافمینیستی و مسئله کلیت انسان ۱۳۷

کد، لوراین (۱۳۸۲) «معرفت‌شناسی فمینیستی»، ترجمه‌ی عباس یزدانی، در: فمینیسم و دانش‌های فمینیستی: تحلیل و نقد مجموعه مقالات دایره‌المعارف روتلیج، قم: دفتر مطالعات و تحقیقات زنان.
لوکاچ، جورج (۱۳۷۸) تاریخ و آگاهی طبقاتی، ترجمه‌ی محمدجعفر پوینده، تهران: تجربه.
مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۳) مقدمه‌ای بر مطالعات زنان، تهران: دفتر برنامه‌ریزی اجتماعی و مطالعات فرهنگی.
مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۵) از جنبش تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم، تهران: شیرازه.
هاردینگ، سندرا (۱۳۸۵) برگرفته‌ای از تجربه‌گرایی فمینیستی تا شناخت‌شناسی‌های دارای دیدگاه فمینیستی، ترجمه‌ی نیکو سرخوش و افشین جهاننیده، تهران: نشر نی.

هام، مگی (۱۳۸۵) فرهنگ نظریه‌های فمینیستی، ترجمه‌ی نوشین احمدی خراسانی، فیروزه مهاجر و فرخ قره‌داغ، تهران: نشر توسعه.

Alice, L (2000) "Backlash", in: L.Code, Encyclopedia of Feminist Theories, (New York: Routledge) P:37-38.

Bartky, S.L (1990) *Femininity and domination: Studies in the Phenomenology of Oppression*, New York: Routledge.

Chodorow, N (1978) *the Reproduction of Mothering: Psychoanalysis and the Sociology of Gender*, Berkley: University of California Press.

Code, L (2000) *Encyclopedia of Feminist Theories*, New York: Routledge.

Code, L (2003) *Feminist Theory in Changing Patterns :the Third Wave of Feminism*, University of Toronto.

Daly, M (1984) *Pure Lust*, Boston: Beacon Press.

Faludi, S (1991) *Backlash: the Undeclared War Against American Women*, New York: Crown.

Friedan, B (1963) *The Feminine Mystique*, New York: Norton.

Friedan, B (1982) *The Second Stage*, NY: Summit Books.

Friedman, M (2000) "Feminism in Ethics" in: M. Fricker & J. Hornsby (eds.), *Feminism in Philosophy*, Cambridge: Cambridge University Press.

Gamble, Sarah (2002) "Feminism and Postfeminism" in: Evans, Marry (ed.), "Feminism: Critical Concepts in Literary and Cultural Studies". New York: Routledge.

Glasburgh, Michele (2006) *The New Face of Postfeminist Fiction*, Master Paper for M.S Degree of Library Science.

Gilligan, C (1982) *In a Different Voice: Psychological Theory and Women's Development*, Cambridge, MA: Harvard University Press.

Gillis, S. and R. Munford (2004) "Genealogies and Generations: the Politics and Praxis of Third Wave Feminism", *Women's History Review*, 13(2), pp 165-182.

Green, K. and J. Lebihan (1998) *Critical Theory and Practice*, New Delhi: Cosmo Publication.

Harding, S (1993) "Rethinking Standpoint Epistemology", in: L.Alcof and E.Potter(eds), *Feminist Epistemologies*, New York: Routledge.

- Jaggar, A** (1983) *Feminist Politics and Human Nature*, Sussex: Harvester Press.
- Jaggar, A** (1992) "Feminist Ethics", in: L. Becker (ed.) *Encyclopedia of Ethics*, New York: Garland.
- Lloyd, Moya** (2007), *Judith Butler: From Norms to Politics*, Cambridge: Polity Press.
- Mann, S.A. and D J. Huffman** (2005) "The Decentering of Second Wave Feminism and the Rise of the Third Wave", *Science and Society*, 69 (1), pp. 56-91
- McPherson** (2000) "First-Wave/Second-Wave Feminism", in:L.Code, *Encyclopedia of Feminist Theories*, (New York: Rutledge), P:208-210
- Noddings, N** (1984) *Caring: A Feminine Approach to Ethics and Moral Education*, Berkeley, CA: University of California Press.
- Oakley, A. and J. Mitchell** (1997) "Introduction" in :A. Oakley and J. Mitchell (eds.), *Who's Afraid of Feminism? Seeing Through the Backlash*. The New Press, pp.xix-xxxv.
- Paglia, C** (1992) *Sex, Art and American Culture*, NY: Vintage.
- Pozner, J. L** (2003) "The Big Lie: False Feminist Death Syndrome, Profit, and the Medias" in: R. Dicker and A. Piepmeier (eds.), *Catching a Wave: Reclaiming Feminism for the 21st Century*. Boston: Northeastern University Press, pp. 31-56.
- Ruddick, S** (1989) *Maternal Thinking: Towards a Politics of Peace*, Boston: Beacon Press.
- Starr, Chelsea** (2000) " Third- wave Feminism", in:L.Code, *Encyclopedia of Feminist Theories*, (New York: Rutledge), P:474
- Springer, K** (2002) "Third Wave Black Feminism", *Signs*, 27(4), pp. 1059-1082.
- Touraine,A** (2000) *Can We Live Together?*,Cambridge:Polity Press.
- Wasley,S** (2005) "The Boundaries of Post Feminism in Post-Modern Age", Thesis for PhD degree of Philosophy ,Michigan University.
- West, R** (1988) "Jurisprudence and Gender", *University of Chicago, Law Review* 55: 1.
- Zalewaski, Marysia** (2000) *Feminism after Post-Modernism: Theorizing Through Practice*, London and New York: Routledge.